

نقش خانواده در تربیت فرزندان

[بخش دوم]

دکتر نور محمد بخشانی/استاد دانشگاه و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان

تأثیر فضای خانواده و رفتار والدین بر رشد عقلانی کودکان

هوش و توانایی‌های عقلانی ناشی از اثرات تعاملی و تلفیقی وراثت و محیط است. برای ارزیابی تأثیر محیط اولیه خانه بر رشد عقلی کودکان، محققان سعی کرده‌اند اطلاعاتی درباره کیفیت محیط منزل از طریق روش‌های مشاهده و مصاحبه با والدین به دست آورند. طبق نتایج گزارش شده، محیط منظم و تحریک‌کننده مغز، همراه با محبت و ترغیب والدین بدون توجه به وضعیت اقتصادی - اجتماعی و قومیت خانواده، همیشه می‌تواند بهره هوشی اولیه کودکان را پیش‌بینی نماید. طبق نتایج همین پژوهش‌ها اگر خانواده‌هایی در ویژگی‌های فوق‌الذکر نمرات کمی دریافت کنند، معمولاً فرزندان این خانواده‌ها حدود ۱۵ تا ۲۰ نمره، کاهش نمره هوش نشان می‌دهند.

میزانی که والدین با فرزندان خردسال خود صحبت می‌کنند، از اهمیت زیادی برخوردار است. صحبت کردن والدین موجب پیشرفت یادگیری زبان می‌گردد و زبان به نوبه خود می‌تواند بر هوش و پیشرفت تحصیلی در دوره ابتدایی تأثیر قابل توجهی داشته باشد. در خانواده‌هایی که تبادل کلامی کمی بین والدین و کودکان وجود دارد، فرزندان‌شان از رشد زبانی ضعیف‌تر و مهارت تحصیلی کمتری برخوردارند. همچنین سایر تحقیقات انجام شده نشان می‌دهند که آن‌دسته از کودکانی که ارتباط‌شان با والدین کم بوده و محبت و عاطفه کمتری دریافت داشته‌اند، بر رفتار خودشان کنترل کلامی کمتری دارند و قبل از هر اقدامی کمتر برنامه‌ریزی و فکر می‌کنند و ناگهانی، تکانشی و انفجاری رفتار می‌کنند.

می‌گیرد. محققان زیادی معتقدند که این ویژگی‌های اولیه پایه شخصیت بزرگسالان را تشکیل می‌دهد.

توماس و چس در سال ۱۹۵۶ میلادی جامع‌ترین بررسی در مورد سرشت (مزاج) را انجام دادند. طبق نتایج به‌دست‌آمده سرشت (خلق‌وخو) مهم‌ترین عاملی است که احتمال مبتلا شدن به مشکلات روانی یا محفوظ ماندن از پیامدها و عوارض استرس‌های شدید خانوادگی را افزایش یا کاهش می‌دهد. این محققان در تحقیقات بعدی دریافتند که سرشت (خلق‌وخوی زیستی) ثابت نیست بلکه روش‌های تربیتی و سبک‌های فرزندپروری می‌توانند سبک‌های هیجانی اولیه کودکان را به‌میزان زیادی تغییر دهند.

توماس و چس کودکان را از لحاظ نه ویژگی، مثل سطح فعالیت، میزان حواس‌پرتی، نظم، سازگاری با تغییرات و...، به سه دسته تقسیم کردند:

۱- کودکان آرام (راحت): این کودکان شاداب، سرحال و سرزنده هستند و برنامه منظمی برای خوابیدن و غذا خوردن دارند و به راحتی با موقعیت‌های جدید سازگار می‌شوند؛

۲- کودکان دشوار (پردردسر): این دسته حدود ۱۰ درصد کودکان را در تحقیق توماس و چس تشکیل می‌دهند و کودکانی هستند تحریک‌پذیر و فاقد برنامه منظم خواب، بیداری و غذا خوردن، و در برابر موقعیت‌های جدید واکنش‌های شدید و منفی نشان می‌دهند؛

۳- کودکان کند (کم جنب‌وجوش): این دسته حدود ۱۵ درصد کودکان مورد مطالعه را تشکیل می‌دادند. این کودکان از سطح فعالیت پایینی برخوردارند و واکنش‌های کند به محرک‌های محیط نشان می‌دهند و از موقعیت‌های جدید تا حدودی پرهیز می‌کنند و به زمان بیشتری برای سازگاری با موقعیت‌های جدید نیاز دارند.

علاوه بر سه تیپ سرشتی مذکور، ۳۵ درصد کودکان از لحاظ ویژگی‌های مورد بررسی در حد متوسط هستند و ترکیبی از ویژگی‌های سرشتی را دارند. اگرچه انتظار می‌رود که خلق‌وخوی

و زندگی خانه می‌تواند بر رشد عقلانی تأثیر به‌سزایی داشته باشد. مثلاً کودکانی از رشد عقلانی بهتری برخوردارند که دسترسی به اسباب‌بازی و کتاب مناسب دارند؛ والدین آنها صمیمی و با محبت هستند؛ به رشد زبان و دانش علمی فرزندان‌شان کمک می‌کنند و امکان گردش به مکان‌های خارج از منزل را فراهم می‌کنند؛ چیزهای جالبی برای دیدن و کارهای جالبی برای انجام‌دادن دارند، و از فرزندان خود می‌خواهند که رفتار مطلوبی داشته باشند و خود نیز چنین رفتارهایی را انجام می‌دهند (با دیگران محترمانه صحبت می‌کنند، در انجام کارهای ساده و مناسب با سن در منزل کمک می‌کنند) و در صورت ایجاد تعارض به جای تحقیر، فشار جسمانی و تنبیه از منطقی و روش‌های گفت‌وگو برای حل مشکل استفاده می‌کنند.

تأثیر متقابل کودکان و والدین

وقتی نوزاد متولد می‌شود علاوه بر تفاوت‌های ظاهری جسمانی با نوزادان دیگر، ویژگی‌های شخصیتی ویژه‌ای هم دارد؛ یعنی بین نوزادان از همان روزهای اول زندگی می‌توان تفاوت‌هایی را در زمینه میزان فعالیت، واکنش به تغییرات محیطی و تحریک‌پذیری مشاهده کرد. برخی از نوزادان زیاد گریه می‌کنند درحالی‌که برخی دیگر ساکت و آرامند. یکی به هر صدایی واکنش نشان می‌دهد و دیگری ممکن است به تمامی صداها بی‌تفاوت باشد. برخی از نوزادان وقتی گریه می‌کنند و مادر آنها را در بغل می‌گیرد آرام می‌شوند و بدن خود را با وضعیت بدن مادر تنظیم می‌کنند، اما نوزادان دیگر همچنان بی‌تابی می‌کنند و بدن خود را با بدن کسی که او را در بغل کرده است، هماهنگ نمی‌کنند. روان‌شناسان به این ویژگی‌های شخصیتی نوزادان که از بدو تولد وجود دارند و نشانگر تفاوت‌های زیستی بین آنها است "مزاج" یا خلق‌وخو (سرشت) می‌گویند. گرچه این خصوصیات شخصیتی مرتبط با خلق‌وخو عمدتاً زیستی و فطری هستند ولی ثبات آنها تحت تأثیر عوامل محیطی و به‌ویژه شیوه برخورد والدین با آنها قرار

مهم‌ترین توصیه‌های مراقبتی در دوره خردسالی را که نشانگر یک محیط مناسب خانوادگی است، می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- والدین از پاسخ‌دهی عاطفی و کلامی مناسبی برخوردارند (کودک خود را نوازش می‌کنند و می‌بوسند)؛

۲- فرزند خود را می‌پذیرند و محدودیت‌های زیادی برای او ایجاد نمی‌کنند؛

۳- بر فرزندان خود نظارت و کنترل منطقی و متناسب با سطح رشدی کودک دارند؛

۴- فضای بازی امنی برای کودک فراهم می‌کنند تا خطراتی کودک را تهدید نکند؛

۵- تهیه اسباب‌بازی‌های مناسب و ایجاد محیطی با تحریک مناسب اعمال فکری و منطقی؛

۶- معمولاً با فرزندان خود در ارتباط هستند و کودک خردسال را در دیدرس خود نگه می‌دارند و بارها به او نگاه می‌کنند؛

۷- تحریکات و فعالیت‌های روزمره متنوع و جذابی برای فرزندان فراهم می‌کنند.

بسیاری از والدین به دلایل مختلفی فرزندان خردسال خود را به مهدکودک‌ها می‌سپارند و کودک مدت زمانی را در مهدکودک سپری می‌کند. کیفیت مهدکودک تأثیر قابل توجهی بر رشد عقلانی کودک دارد. اگر چنانچه مهدکودک کیفیت مناسبی نداشته باشد، بدون توجه به اینکه خانواده از چه طبقه اجتماعی-اقتصادی است، کودکان این مهدکودک از نظر مهارت‌های شناختی و اجتماعی ضعیف‌تراند. برعکس چنانچه مهدکودک از کیفیت مناسبی برخوردار باشد، می‌تواند حتی تأثیرات ناگوار محیط خانوادگی نامناسب را کاهش دهد. مثلاً محققان از کودکان مهدکودک‌های سوئد گزارشی را ارائه کرده‌اند که نشان می‌دهد کودکان وارد شده به مهدکودک‌های مناسب، در سال‌های بعد کودکی و نوجوانی از توانایی‌های شناختی-عاطفی و اجتماعی مناسب‌تری برخوردار بوده‌اند.

بعد از خردسالی هم ویژگی‌های محیط

اولیه (سرشت) کودکان در طول زندگی ثابت بماند ولی پژوهشگران بر این باورند که ثبات یا تغییر سرشت، تابع تعامل خصوصیات ارثی کودک و محیط پرورشی (شیوه فرزندپروری) است. هیچ تحقیقی تاکنون نشان نداده که کودکان خلق و خوی اولیه شان را بدون حمایت محیط حفظ کنند. محیط پرورشی نامناسب ممکن است کودک آرام را تحریک پذیر و دچار واکنش های منفی نماید درحالی که یک محیط فرزندپروری مناسب می تواند بسیاری از مشکلات کودکان دشوار (پردردسر) را کاهش دهد. بنابراین می توان گفت که کودکان به خاطر سرشت (خلق و خوی) متفاوتی که دارند، به سبک فرزندپروری مخصوص به خود نیاز دارند و رمز رشد سالم کودکان میزان هماهنگی بین خلق و خوی کودک و محیط خانواده است. در همین رابطه توماس و چس مدل میزان انطباق (میزان هماهنگی) را مطرح می کنند. یعنی وقتی والدین کودک دشوار، محیط شاد، با ثبات و پذیرایی برای فرزندشان فراهم می کنند، رفتارهای منفی و مشکل ساز کودک نه فقط ادامه پیدا نمی کند بلکه با بالا رفتن سن کودک این رفتارهای منفی کاهش هم می یابند. بر اساس فرضیه میزان هماهنگی می توان توضیح داد که چرا کودکان "دشوار" دچار مشکلات سازگاری می شوند؛ زیرا اغلب این کودکان به گونه ای تربیت می شوند که با خلق و خوی سرشتی آنها متناسب و هماهنگ نیست. والدین آنها در سال اول زندگی کمتر به صورتی مهربانانه و دلسوزانه از این کودکان مراقبت و پرستاری می کنند و در سال های بعدی هم بیشتر به تهدید و تنبیه در برابر بی انضباطی ها و سرپیچی های کودکان متوسل می شوند و یا به صورت بی ثباتی رفتار می کنند؛ یعنی گاهی در برابر سرپیچی های کودکان تسلیم می شوند و به این ترتیب سرپیچی و رفتار منفی کودکان را تقویت می کنند. اگر والدین با کودکان «دشوار»، دلسوزانه، مهربانانه و باحوصله رفتار کنند، گرچه فرزند آنها از لحاظ سرشتی کودک دشوار و پردردسری بوده ولی کمتر در معرض مشکلات و مخاطرات قرار می گیرد.

علاوه بر تفاوت های مزاجی (سرشتی) یکی از ویژگی های رشدی کودکان که در سال اول زندگی شکل می گیرد، پدیده "دل بستگی" است. دل بستگی عبارت است از میل به برقراری ارتباط با افراد خاص و احساس آرامش و امنیت در حضور آنها. کودکان معمولاً در پایان سال اول زندگی، به افراد آشنایی که نیازهای جسمانی و روان شناختی آنها را ارضا می کنند دل بسته می شوند که غالباً این فرد مادر است. روان شناسان این سؤال را مطرح کرده اند که چرا کودک به مادر دل بسته می شود؟ نظریه پردازان اولیه دلیل شکل گیری دل بستگی را تأمین نیاز غذایی کودک توسط مادر می دانستند؛ گرچه تغذیه زمینه ساز مهمی برای برقراری رابطه نزدیک با مادر است، ولی در دل بستگی فرزند به مادر چیزی فراتر از نیاز به غذا در کار است. برای دل بستگی رابطه عاطفی گرم، صمیمی و تماس بدنی اهمیت زیادی دارد و کودکان به افرادی که چنین ویژگی های دارند دل بستگی پیدا می کنند حتی اگر آنها را تغذیه نکرده باشند؛ بنابراین تغذیه صرف نمی تواند منجر به دل بستگی شود. به طور کلی کودکان معمولاً در سال اول زندگی به مراقبین دل بسته می شوند ولی نوع دل بستگی متفاوت است. دل بستگی برخی کودکان، دل بستگی ایمن و برخی دیگر از نوع دل بستگی نایمن است. کودکان دل بسته ایمن، مادر خود را ترجیح می دهند و در کنار او احساس آرامش می کنند و جرئت می کنند محیط را مورد کاوش قرار دهند. وقتی تنها می مانند ممکن است گریه کنند یا گریه نکنند ولی وقتی مادرشان برمی گردد دوست دارند با او تماس برقرار کنند و گریه آنها کاهش می یابد، درحالی که کودکان دل بسته نایمن وقتی تنها می مانند گریه می کنند و هنگام برگشت مادر از تعامل با او پرهیز می کنند و یا او را به طور کلی نادیده می گیرند و از او دوری می جویند، گاهی هم ممکن است حالت دوسوگرا داشته باشند؛ یعنی در آن واحد، هم مادر را بخواهند و هم از او اجتناب کنند. مثلاً ابتدا گریه می کنند تا مادر آنها را بغل کند ولی وقتی مادر آنها را بغل کرد، با

عصبانیت و خشم پیچ و تاب می خورند تا از بغل مادر خارج شوند و حتی گاهی مادر را کتک هم می زنند، یا ممکن است مادر را طلب کنند و به سمت او نروند.

روان شناسان و سایر پژوهشگران سعی کرده اند به این سؤال پاسخ بدهند که چرا کودکان در زمینه دل بستگی متفاوت هستند؟ آنها چهار عامل مهم را مورد بررسی قرار داده اند:

۱- فرصت برقراری رابطه عاطفی؛
۲- پاسخ دهی حساس مادر و کیفیت پرستاری و مراقبتی که برای کودک فراهم می کنند؛

۳- خلق و خوی کودک؛
۴- محیط خانوادگی که کودک و والدین در آن زندگی می کنند.

اگر چنانچه برای کودک این فرصت فراهم نشود که ارتباط عاطفی مناسبی با مادر خود داشته باشد، برای او مشکلات متعددی پیش می آید. بر اساس نتایج مطالعات «اشپیتنز»، کودکانی که مادرشان آنها را در سنین ۳ تا ۱۲ ماهگی رها کرده و این فرزندان جهت نگهداری به مراکز سرپرده شدند و یک مراقب حدود ۷ کودک را سرپرستی می کرد، علی رغم اینکه قبل از جدایی مادر این کودکان رفتار شاد و معاشرتی داشتند، بعدها زیاد گریه می کردند، وزن شان کاهش یافت، مشکل خواب پیدا کردند و اگر همچنان دور از مادر می ماندند، افسردگی شان به شدت افزایش پیدا می کرد. همچنین بررسی های دیگری نشان می دهد که اگر کودکان به هر دلیلی قادر به برقراری ارتباط عاطفی نباشند و یا مراقبین آنها دائماً جابه جا شوند، بعدها دچار مشکلات عاطفی و اجتماعی می گردند. مثلاً دوست دارند به آنها توجه بیش از اندازه بشود و به صورت افراطی با بزرگسالان و همسالان نا آشنا روابط صمیمی برقرار می کنند که چنین ارتباطی ممکن است برای آنها خطرات جدی داشته باشد.

مراقبت و پاسخ دهی مناسب و حساس مادر، یکی دیگر از ویژگی هایی است که کودکان دل بسته ایمن را از کودکان نایمن متمایز می کند. مادرانی که فرزند آنها به

5. Baumrind, D. (1991). The influence of parenting style on adolescent competence and substance use. *Journal of Early Adolescence*, 11(1), 56-95.
6. Engels, C. M.; Dekoric, M. & Meeus, M. (2002). Parenting practices and social skills. *Social Behavior and Personality, An International Journal*, 31, 230-35.
7. Maccoby, E.E. (1992). The role of parents in the socialization of children: An historical overview. *Developmental Psychology*, 28, 1006-1017.
- Barber, B. K. (1996). Parental psychological control: Revisiting a neglected construct. *Child Development*, 67(6), 3296-3319.
8. Baumrind, D. (1989). Rearing competent children. In W. Damon (Ed.), *Child development today and tomorrow* (pp. 349-378). San Francisco: Jossey-Bass.
9. Baumrind, D. (1991). The influence of parenting style on adolescent competence and substance use. *Journal of Early Adolescence*, 11(1), 56-95.
10. Chao, R. K. (1994). Beyond parental control and authoritarian parenting style: Understanding Chinese parenting through the cultural notion of training. *Child Development*, 65(4), 1111-1119.
11. Darling, N., & Steinberg, L. (1993). Parenting style as context: An integrative model. *Psychological Bulletin*, 113(3), 487-496.
12. Miller, N. B., Cowan, P. A., Cowan, C. P., & Hetherington, E. M. (1993). Externalizing in preschoolers and early adolescents: A cross-study replication of a family model. *Developmental Psychology*, 29(1), 3-18.
13. Schwarz, J. C., Barton-Henry, M. L., & Pruzinsky, T. (1985). Assessing child-rearing behaviors: A comparison of ratings made by mother, father, child, and sibling on the CRPBI. *Child Development*, 56(2), 462-479.
14. Steinberg, L., Dornbusch, S. M., & Brown, B. B. (1992). Ethnic differences in adolescent achievement: An ecological perspective. *American Psychologist*, 47(6), 723-729.

از توان آنها بود (سؤالات بسیار مشکل و حل‌نشدنی) آن‌دسته از کودکانی که دلبسته‌ایمن بودند با علاقه و پشتکار به حل کردن مسائل می‌پرداختند و چنانچه به مشکلی برمی‌خوردند به‌جای گریه یا عصبانی شدن از اطرافیان و بزرگ‌ترها کمک می‌گرفتند. درحالی‌که کودکان دلبسته‌نایمن به‌سهولت دچار عصبانیت، خشم و ناکامی می‌شدند و نمی‌توانستند از بزرگ‌ترها کمک بگیرند و حتی کمک‌ها و راهنمایی‌ها آنها را مورد توجه قرار نمی‌دادند و زود دست از تلاش می‌کشیدند. در تحقیق دیگری هم مشخص شده است کودکان دلبسته‌ایمن بعدها می‌توانستند نقش رهبری اجتماعی را در مراکز آموزشی ایفا کنند، فعالانه در فعالیت‌ها شرکت کنند و مشتاق یادگیری بودند درحالی‌که کودکان دلبسته‌نایمن در سال اول زندگی، بعدها از نظر اجتماعی گوشه‌گیر و در خصوص شرکت در فعالیت‌ها بی‌تفاوت بودند و استقامت و پشتکار آنها در پیگیری هدف‌ها پایین بود.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که کلید رشد سالم و به‌هنگار فرزندان، اتخاذ شیوه مناسب فرزندپروری است که با برقراری روابط عاطفی و محبت‌آمیز غیرمشروط با کودکان، ایجاد محیط امن، آرام، باثبات و پذیرا، پرورش خودتنظیمی و آزادی عمل، حس مسئولیت اجتماعی و عزت‌نفس کودکان همراه با نظارت و کنترل متناسب با توانایی جسمانی، عاطفی و شناختی کودکان مشخص می‌شود. ■

منابع:

- ۱- اتکینسون و همکاران؛ زمینه روان‌شناسی؛ ترجمه دکتر براهنی و همکاران؛ تهران: انتشارات رشد، ۱۳۷۹.
- ۲- برک ال.ای؛ روان‌شناسی رشد؛ ترجمه سیدمحمدی؛ تهران: انتشارات ارسباران، ۱۳۸۳.
- ۳- تامپسون ج و رودولف ال ب؛ مشاوره با کودکان؛ ترجمه طهوریان؛ تهران: انتشارات رشد، ۱۳۸۴.
- ۴- کیگان ج و همکاران؛ رشد شخصیت کودکان؛ ترجمه یاسایی؛ تهران: انتشارات ماد، ۱۳۷۷.

دلبستگی ایمن دست می‌یابد، معمولاً مادرانی هستند که نسبت به علایم دریافتی از سوی فرزندشان حساس هستند و بدون درنگ و به‌صورت منظم و محبت‌آمیز به آنها پاسخ می‌دهند. درحالی‌که مادران کودکان وابسته‌نایمن نه بر اساس علایم و نشانه‌های دریافتی از سوی کودکان خود، بلکه بر اساس وضعیت خلقی خودشان به آنها پاسخ می‌دهند. مثلاً اگر یکی از اطرافیان باعث رنجش و ناراحتی‌شان بشود، این ناراحتی را در برخورد با فرزندشان نشان می‌دهند. این مادران (مراقبین) معمولاً دوست ندارند با طفل خود تماس جسمانی داشته باشند، بلکه به‌صورت یکنواخت، سرد و منفی با آنها برخورد می‌نمایند.

علاوه‌بر آنچه گفته شد، خصوصیات نوزادان و کودکان هم می‌تواند تا حدودی بر نحوه رفتاری که والدین با کودک دارند تاثیر بگذارد، و چنانچه والدین برای مراقبت از نوزادی که نیازهای ویژه‌ای دارد با صبر و حوصله و صرف وقت رفتار کنند، این کودکان معمولاً مشکلاتی در خصوص دلبستگی نخواهند داشت. کودکانی که مستعد دلبستگی نایمن هستند و بعدها هم دلبسته‌نایمن می‌شوند، غالباً مادران‌شان نمی‌توانند وقتی گریه می‌کنند و قشقرق راه می‌اندازند با شکیبایی، مهربانانه و پذیرا آنها را آرام کنند، بلکه بیشتر سخت‌گیر، کنترل‌کننده و بی‌ثبات هستند.

در خانواده‌هایی که استرس و بی‌ثباتی فراوان و شدید است (مثلاً بی‌کاری، مشکلات زناشویی، بحث و جدل، ترک منزل و...) مشکلاتی در خصوص دلبستگی کودکان ایجاد می‌شود و کودکان دچار دلبستگی نایمن می‌شوند.

در این‌جا این سؤال مطرح است که اگر دلبستگی به‌صورت نایمن شکل گیرد، در آینده چه عوارض و پیامدهایی برای کودکان خواهد داشت؟ تحقیقات نشان می‌دهند که سبک دلبستگی اولیه کودکان بر نحوه کنارآمدن کودک با رویدادهای سال‌های بعدی زندگی ارتباط دارد. وقتی محققان کودکان دلبسته‌ایمن و نایمن را با مشکلات و مسائلی روبه‌رو کردند که بعضی از مسائل در حد توان کودکان و برخی فراتر